

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

ماتم نام نپیری شمسیر

(چاپ دوم)

# ما آدم نهی شیم

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

و داستانهای :

سه پلشک - رفقا فقط دوستان پـ وندار میخواستند -  
مالیهچی های نابغه - بچه عجیب - غم مردم اشتهاراکور  
میکنند - انشاء الله گر به است - زنده باد قانون - خانلما -  
بالاحره اعتراف کردند - سگسکه - از کجا آورده ای

(چاپ دوم)

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)



تهران - شاه آباد اول خیابان ملت تلفن ۳۱۸۳۰۹

چاپ این کتاب در مرداد ماه یکهزار و سیصد و چهل و هفت شمسی  
در چاپخانه ارژنگ تهران به پایان رسید

## چند نظر از ناشر

در پیامی که عزیزتسین نویسنده معروف ترکیه بمناسبت بیستمین سال نویسندگی خود انتشار داد يك نکته را خاطر نشان ساخت:

«... در اینجا، در کشور من، خنده و اندیشه پهلو به پهلو می‌هزل نویسی گام برمیدارد، در اینجا، تعمق و تفکر برخنده غالب است و هم از این روست که هزل نویسان ترك، در کار خویش با چشم رسالتی بس مهم و جدی می‌نگرند...»  
نزدیک بودن محیط داستان های نویسنده ترکیه با کشور ما از یکسو و خالی بودن این زمینه در ادبیات امروز ایران، عزیزتسین را در اندک زمانی در کشور ما باوج شهرت و معروفیت رسانده است.

ادبیات قدیم ایران در زمینه هزل نویسی چهره های درخشانی داشته است شاید در کمتر ادبیاتی بچهره های چون عبید زاکانی برخورد نمائیم. نویسنده و شاعری که در لباس هزل کوبنده ترین انتقادات را با شجاعت و شهامت خاصی بیان میداشت، اما باید اقرار کرد که در ادبیات معاصر خودمان این زمینه اگر خالی باشد حتماً غنی نیست ...

اینکه با تردید این حقیقت را بیان می کنیم  
بغاطر آن است که ما هم نویسندگانی داریم وجه  
بسا استعدادهایی که در حال شکفتن است و ما  
از آن بی خبریم، منتها یکی در متن نویسنده‌ای  
که در این مقوله گامی برداشته اند، خیلی زود  
چون درستی مستعجل از درخشیدن افتادند ...  
(بگفان ما ایرج پزشکزاد یکی از این چهره  
هاست که متأسفانه مشغله اداری مجال ادامه این  
کار را با رسی دهد.)

بهر حال بطور قطع هزل نویس کشور همسایه  
ما ترکیه عزیز نسین در ادبیات ما این جای خالی را  
پر نمی کند ، اما آنچه را که می گوید و بر زبان  
قلم جاری می سازد برایمان منتهم است .

عمده مطلبی که در این رشته بزرگ ادبی  
وجود دارد همان حقیقتی است که عزیز نسین  
در پیام خود پیدان اشاره کرده است در این رشته  
از ادبیات بطور کامل مشخصی تعمق و تفکر برخند  
غیبه دارد ...

... و این است هنر نویسنده که حدود و  
ارزش کار او را از سطح ابتدال نجات می دهد.  
خنده بجای خود، اما اندیشه بدنبال آن  
و اگر این هردو باهزل نویس همگام بودند آن  
زمان موفقیت نویسنده قطعی است ...

دوازده داستان این مجموعه که بهتر است  
آنها «ترجمه آزاد» بدانیم منتخبی از داستان‌های  
های تازه عزیز نسین است و اظهار نظر خوانندگان  
بهر صورت که باشد برای ما منتهم و گرامی خواهد

# مقدمه مترجم

(بر چاپ اول)

هزل نویسی هنری است بسیار کهن سال ، که امروز از تماس با فرهنگ و ادبیات جدید جهان نیروئی تازه یافته و دوران شباب و جوانی خود را از سر گرفته است .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

هزل نویسی بزبانهای مختلف برای لزوم ، از رنگها و نژادهای گوناگون سخن میگوید، آنان را میخنداند و در ضمن بتفکر و تعمق وامیدارد .  
خصیصه اصلی هزل نویسی پرداختن بواقعیات زندگی مردم است.

فکاهی نویس یار و خدمتگزار مردم است، هنرش جنبه خصوصی و شخصی ندارد ، بلکه از همه مردم سخن میگوید و با همه درد دل میکند .

فکاهیات در بعضی از کشورها بعنوان سلاح و نیروئی بکار برده میشود که بوسیله آن از آزادی و حقوق مردم دفاع میشود. هزل نویسی سابقه ای بس کهن و سالیخورده دارد . در طول زمان هزل نویسان بزرگ توانسته اند مبارزه حق با دروغ و تزویر ، پیروزی حقیقت و یکرنگی بردو روئی ، نبرد صدق و صفا را با ناپاکی و ریا بصورت ادبیات فکاهی ، جلوه دهند . بنا بر این ادبیات فکاهی همیشه متضمن حقیقتی بزرگ و آشکار بوده و هست و از نسلی بنسلی بمیراث میرود. در ادبیات فکاهی ، خنده و اندیشه ، سرگرمی و تعمق ، پهلوی پهلوی هم قدم بر میدارند ولی تعمق و تفکر بر خنده غالب است.

فوق العاده خوشوقتم که توانستم قسمتی از داستان های هزل نویس شوخ طبع و بذله گوی معروف و معاصر کشور همسایه خود یعنی ترکیه را ترجمه کنم .

عزیز نسین نویسنده ایست که در قالبی طنز-  
آمیز مسائل روزمره زندگی را بررسی میکند و از مسائل  
بسیار ساده زندگی برای داستانهای جالب خود رنگ  
و مایه میگیرد. [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

عزیز نسین در سال ۱۹۱۵ در اسلامبول دنیا  
آمده است، وی فارغ التحصیل دانشکده افسری و  
تحصیلات او در رشته مهندسی است.

چندین سال در خدمت نظام مشغول انجام وظیفه  
بوده و اکنون شغلش روزنامه نگاری است، تا سال  
های اخیر کمتر کسی نام نسین را شنیده بود ولی او  
امروز از معروفترین هزل نویسندگان ترک بشمار می رود.

عزیز نسین برای داستانی که تحت عنوان «جمدی  
فیل» نوشته بود در ۱۹۵۶ بدریافت جایزه نائل آمد.

نسین آثار متعددی دارد. اغلب آثار وی چندین بار  
بچاپ رسیده، نسین در ۱۹۵۵ کتابی بنام «دم سگ»  
منتشر کرد که تا کنون چندین بار تجدید چاپ گردیده  
و به چندین زبان زنده ادبی برگردانده شده است.

عزیز نسین اکنون نویسنده روزنامه معروف  
اسلامبول بنام «آکشام» است و اغلب داستانهایش در  
این روزنامه چاپ می شود. نسین آثار فراوانی دارد که  
هریک بنوبه خود شاهکاری در سبک هزل نویسی بشمار  
می آید.

عزیز نسین منقده ایست که از عادات و رسوم  
جامعه خود انتقاد می کند.

خوانندگان عزیز در این مجموعه دو از ده داستان  
از نویسنده گرانمایه ترک را که با ذهنی تند و نظری  
دقیق بشرح مسائل زندگی پرداخته است خواهند  
یافت.

امیدوارم این کتاب که اولین مجموعه آثار  
عزیز نسین است مورد توجه خوانندگان عزیز قرار گیرد.

۲۵ خرداد ماه ۱۳۴۱

ولی الله آصفی



ما آدم نومی شمیم! ...

---

صدای يك پير مرد لاغر مردنی از میان انبوه جمعیت،  
همه‌هه داخل سالن قطار را درهم شکست «برادر ما آدم نمی‌شیم»  
بلافاصله دیگران نیز بحالت تصدیق «البته کاملاً صحیح  
است، درسته، نمی‌شیم» سرشان را تکان دادند. اما در این میان  
یکی در او آمد و گفت .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

«این چه جور حرف زدنیه آقا... شما همه را با-  
خودتون قیاس میکنین! چه خوب گفته‌اند که کافر همه را  
بکیش خود پندارد خواهش میکنم حرف تو نو پس بگیرین»

من که اون وقتها جوانی بیست و پنج ساله بودم باین  
یکی همصدا شدم و در حالیکه خون در بدنم می جوشید با حال  
اعتراض گفتم :

— آخه حیاهم واسه آدمی زاد خوب چیزیه!

پیر مرد مسافر که همان جور از زور عصبانیت دیک دیک

میلر زید دوباره داد زد: [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

— ما آدم نمی شیم ، مسافرین داخل قطار نیز تصدیق

کرده سرشون را تکان دادند.

خون توی مغزم فوران زد، از عصبانیت روی پای

خود بند نبودم داد زدم،

— مرتیکه الدنگ دبور ی! مرد ناحسابی! مگه مخ

از تو اون کله و امونده ات مرخصی گرفته، نه ، آخه میخوام

بدونم اصلا چرا آدم نمیشیم خیلی خوب هم آدم میشیم ...

اینقدر انسانیم که همه مات شان برده ... مسافرین توی قطار

بحالت اعتراض بمن حمله ور شدند که :

— نخیر ما آدم نمیشیم ... انسانیت و معرفت خیلی

باما فاصله داره ...

همصدائی جماعت داخل قطار و داد و بیداد آنها آتش

پیرمرد را خاموش کرد و بعد رو کرد بمن و گفت :

- به بین پسر جان ، میفهمی ، ما همه مون « آدم -

نمیشیم ! دوباره صدایش رو کلفت کرد : میشه بجرأت گفت

حتی تا آخر عمر مون هم آدم نخواهیم شد . گفتم :

- زور که نیست ، ما آدم میشیم ...

پیرمرد تبسمی کرد و گفت : [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- ما آدم میشیم ، ولی حالا آدم نیستیم ، اینطور نیست؟

- صدامو درنیاوردم ، اما از آنروز باینور سالهاست

که از خودم میپرسم : آخه چرا ما آدم نمیشیم؟ ..

زندان رفتن من در این سالهای اخیر برایم شانس

بزرگی بود . چون معما و مشکل چندین ساله ام در زندان

حل شد و از روی این راز پرده برداشت . توی سالن بزرگ

زندان با پنجاه نفر زندانی سیاسی کشور خودم ، با اشخاص

برجسته ، صاحبان مشاغل مهم ، شخصیت های مشهور و معروف

از قبیل : حکام . رؤسای دوایر دولتی ، و کالای معزول ، مردان

سیاسی کابینه های سابق ، مأمورین عالی رتبه ، مهندسين و

دکترها محشور و آشناشدم. اغلب آنها از تحصیل کرده‌های  
ممالک اروپا و امریکا بودند، اغلب کشورهای متمدن و ممالک  
توسعه یافته و توسعه نیافته و حتی عقب مانده را نیز از نزدیک  
دیده بودند. هر یک چندین زبان خارجی بلد بودند. مجالس  
بحث و انتقاد پیش می‌آمد و با اینکه با آنها تناسب فکری  
نداشتم، خیلی چیزها از آنها یاد گرفتم، از همه مهمتر موفق  
بکشف راز و معمای قدیمی خود شدم. روزهای ملاقات  
زندانیها که اهل خانواده‌ام بدیدارم می‌آمدند خوب میدانستم  
که خبر خوشی برایم ندارند، کرایه منزل را پرداخت  
نکرده‌ایم، طلب بقال سر کوچه روز بروز زیادتر می‌شود و  
از این قبیل حرفها، خبرهای ناخوش و کسل کننده...  
نمیدانستم چیکار بکنم، خودم را گم کرده بودم، امیدم از  
همه جا قطع شده بود باخود گفتم داستانی مینویسم. شاید  
یکی از مجلات خریدارش باشد، باین تصمیم کاغذ و قلم  
بدست گرفتم، روی تخت خواب زندان نشستم. اصلا مایل  
نبودم با پر حرفی وقت گذرانی کنم، بایاوه گوئی وقتم را  
تلف کنم. هنوز چند سطر ننوشته بودم که، یکی از رفقای

زندانیان جلویم سبز شد، کنار تخت نشست. اولین حرفی که زد:  
... ما آدم نمیشیم، آدم نمیشیم! ...

من با سابقه‌ای که داشتم چون میخواستم داستان  
بنویسم از او نپرسیدم چرا اما او مثل کشیکه موظف است  
برای من توضیحی بدهد گفت: [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

– خوب دقت کنین، میدانید چرا ما آدم نمی‌شیم؟  
و بعد بدون آنکه من باز سؤال کرده باشم با عصبانیت  
شروع کرد:

– من تحصیل کرده‌ام کشور سوئیس، شش سال آزرگار  
در بلژیک چون کردم.

هم زنجیر من شروع کرد ماجراها را گفتن و  
جریان‌ات دوران تحصیل و کار خود را در سوئیس و بلژیک با شرح  
و بسط تمام تعریف کردن من خیلی دلو آپس بودم، ولی چاره‌ای  
نبود، نمیتوانستم حرفی بزنم... در خلال صحبت‌هایش خود  
را با کاغذها سرگرم کردم، قلم را روی کاغذ گذاشتم، میخواستم  
با او بفهمانم که کار فوری و فوری دارم، شاید داستانش را در چند  
جمله خلاصه کند و من از شرش خلاص شوم. اما بهیچوجه

نه متوجه میشد و نه دست بردار بود، آگه هم فهمیده بود

خودش را باون راه زده بود! [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- اونجاها، کسی رونمی بینی که تو دستش کتاب نباشه.

آگه دودقیقه هم بیکار باشن کتابشونو وا میکنن و شروع بخوندن میکنن. توی اتوبوس، توی ترن، همه جا کتاب میخونن. حالا فکرشو بکنین تو خونه شون چه میکنن آگه به بینین از تعجب شاخ در میارین: هر کس بسته بمعلومات خودش کتابی دستش گرفته و میخونه؛ اصلا اون آدمها از پر حرفی و یاوه گوئی گریزان هستن!..

گفتم:

- به به. چقدر خوب، چه عالی...

- گفتم، بلکه این طبیعت شونه، نگاهی هم بماملت

بکنین، در این جمله یه عالم معنی است آایه نفر پیدا میشه

که کتاب بخونه؟ آقا جان ما آدم نمیشیم، نمیشیم،

- گفتم: کاملاً صحیحه.

تا گفتم صحیحه دوباره عصبانی شد، باز هم از طرز کتاب

خوندن بلژیکیها و سویسیها صحبت کرد. چون موقع غذا

خوردن نزدیک بود هر دو بلند شدیم گفت :

- حالا فهمیدی که چرا ما آدم نمیشیم ...

- گفتم ... بعله ...!

این بابای منتقد نصف روز مرا با تعریف کردن از طرز کتاب خواندن سوئیسی ها و بلژیکی ها تلف کرد.

غذامو خیلی تندخوردم و بر گشتم ، باز همان داستان را شروع کردم. کاغذ و قلم بدست آماده شروع داستان بودم که یکی دیگر از رفقای زندانی آمد و روی تخت نشست .

- بچه کاری مشغولی ؟ [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- میخوام داستانی بنویسم ...

- ای بابا! اینجا که همیشه داستان نوشت ، با این سرو صدا و شلوغی که همیشه چیز نوشت ، مگه این سرو صدا ها رو نمی شنوی ... شما اروپا رفتین؟

- خیر ، پاموا تر کیه بیرون نگذاشته ام ...

- آه. آه. آه ، بیچاره ، خیلی میل دارم که شما حتماً سری باروپا بزنین ، دیدنش ازواجباته ، زندگی اونها غیر از زندگی ما است. اخلاق مخصوص دارن . من تمام



اروپا را زیر پا گذاشتم ، جای نرفته باقی نمونه پیش از همه جا در دانمارك . هلند و سوئیس بودم . به بین اونجاها چطوره ، مردم نسبت بهم بدیده احترام نگاه میکنن ، کسی را بیخود حتی با کوچترین صدائی ناراحت نمی کنن . مغل آسایش همدیگه نیستن . نگاهی هم باوضاع ما بکنین ، این سروصداها چیه ... اینطور نیست ، شاید من میل داشته باشم بخوابم ، یا چیزی بنویسم ، یا چیزی بخونم ، یا اینکه اصلا کاردیگه ای داشته باشم ... شما با این سروصدا مگه میتونین داستان بنویسین ، آدمو آزاد نمیگذارن .. گفتم :

— من توی این سرو صدا و شلوغی هم میتونم چیز بنویسم ، ولی وجودیک نفر کافی است که حواسم راپرت کند .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

گفت .

— جان من ، توی سروصدا که همیشه چیز نوشت ، بهتر نیست سروصدا هم نباشه؟ چه حق دارند که شمارو ناراحت کنن ، آهسته هم میتونن صحبت کنن .

— بجان خودت در دانمارك ، سوئیس و هلند چنین چیزی محاله ، مردم این ممالک در کمال آزادی و خوشی

زندگی میکنند ، کسی مزاحم شون نیس چونکه اونجاها  
مردم بهمديگدا احترام ميگذارن .

درعوض در اين خراب شده همه مون همديگرو آدم  
حساب نمي كنيم . تصديق ميكنين كه خيلي بي تر بيتيه اما  
چاره اي نيست ، او حرف ميزد من نيز سرمو پائين انداخته  
چشمو بكاغذ دوخته بودم ، نمي نوشتم ولي مثل آدمهائي كه  
مشغول نوشتن باشن خودمو سرگرم كرده بودم گفتم :

– بيهوده خودتونو خسته نكنين ، نميتوين بنويسين ،  
هرچي نوشتين پاك كنين ، ارويا جاي ديگه اي است ...  
اروپائي انسان بتمام معني است ، مردم همديگرو دوست  
دارن ، بهم احترام ميگذارن ، اما درعوض ما چطور ... باين  
دليله كه آقا ما آدم نميشيم ، ما آدم نميشيم ...

هنوز ميخواست روده درازي بكنه اما شانس آوردم  
كه صدايش كردند ، از شرش خلاص شدم . تازه رفته بود ،  
با خود گفتم :

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

خدا كنه ديگه كسي اينجا نيايد ، سرمو پائين انداخته  
هيچ نگاه نكردم . تازه دوخط نوشته بودم كه ، زنداني

دیگری بالای سرم نازل شد و گفت :

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- چطوری؟

- گفتم زنده باشی، ای بدنیستم.

روی تخت نشست و گفت:

- جان من، از انسانیت خیلی دوریم...

برای این که سر صحبت وانسه اصلاً جوابی ندادم

تو نخ این نبودم که کیه و چی میگه .

- ازمن پرسید: شما آمریکا رفتین؟

- گفتم نه ...

- ای بیچاره... اگه چند ماهی آمریکا بودی، علت

عقب موندگی این خراب شده نفرین کرده را میفهمیدی.

آقا در آمریکا مردم مثل ما بیهوده و قشون روتلف نمی کنن،

چرت و پرت نمگن، پر حرفی نیست، وقت را طلا میدونن.

معروفه میگن : **Time is money**

آمریکائی وقتی با آدم حرف میزنه که واقعاً کاری

داشته باشه، تازه اونهم دو جمله مختصر و کوتاه، هر کس

مشغول کار خودشه... آیا ما هم همین جوریم؟ مثلاً وضع

همین جارو بین ، ماهیاست ماغیر از پر حرفی و یاوه گوئی  
کاردیگه ای نداریم ؟ حرفهائی که توی قوطی هیچ عطاری  
پیدانمیشه. اینست که آمریکا اینقدر پیشرفت کرده . علت  
ترقی روزافزونشون هم همینه . [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- هیچ چی نگفتم باخود فکر کردم حالا این آقا که  
اینقدر داره از صفات خوب آمریکائی حرف میزنه که  
مزخرف نمیگن ، مزاحم کسی نمیشن لابد فهمیده که من  
کاردارم وپامیشه راهشومیکشه میره . اما اوهم ول کن نبود .  
اف و پف کردم ولی اصلا تحویل نگرفت .

موقع شام شد وقتی منخواست بره گفت :

جان من ما آدم بشو نیستیم ، تا این پر حرفی ها ووقت  
گذرونیهای بیخودی هست ما آدم نمیشیم .

گفتم :

- کاملاً صحیحه ...

غذامو بادست پاچگی خوردم و شروع بنوشتن داستان

کردم .

- بیخودی خودتو عذاب نده . هر چه زحمت بکشی